۵ ل
۲۷۱۳۱

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: تحفه - المؤمنین (بخش ــ)

مؤلف: حکیم محمد مؤمن گیلانی

موضوع:

شمارهٔ اختصاصی (۱۵۲) ازکتب اهدائی: کریم زاده

شماره ثبت کتاب: ۲۱۰۵۳۶

۱۵۲

۲۱۰۵۳۶ کریم زاده ۵۱۰ / ۵۹۸

[illegible]

۱۲۳۰

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۱۰۵۳۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب تحفه المؤمنین (بخش ۵ -)

مؤلف حکیم محمد مؤمن گیلانی

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۱۵۲) ازکتب اهدائی : کریم زاده

۱۵۲

۲۱۰۵۳۶

کریم زاده ۵۱/۱۰

۵۹۸

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص صحیح در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
در اوزان صغار **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سیم**
در تحویل بعضی اوزان ببعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده
نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار
و ما فوق آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه
باشد از جمله قسم ثانی است و اختلافات در هر یک از اوزان
صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در مقام
در جمیع کتب معتبره طب و فقه لغات عرب و دیگر کتب اشاره
بآن میشود و باید دانست که حبه و طسوج قیراط و دانگ بحسب درهم
فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از
اجزای مثقال است نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه
که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب بسبع زیاده
بر فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا برانند که در زمان قدیم و جدید

قدر درم

قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در آن اختلاف قلیلی قابلیه داختلاف
هر یک در طی تحریر آن مذکور میگردد **ارزه** که بفارسی برنج نامند
مراد از او وزن دو دانه خردل بری است شعیره دو ارزه است
حبه از درهم عبارت از سه ثمن او است که یکجزو از چهل و هشت
جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که
چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال
دو حبه و نیم که ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است
که هشت ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد
دانق بفارسی دانگ گویند آن از درهم دو قیراط است که
شانزده ارزه و از مثقال سه قیراط و یکحبه که چهل ارزه باشد بس
دو قیراط مثقال است نواط و دو دانگ مثقال است او نخود بعضی
نیم درهم فضی است عرا اما بعض نسخه از یکدانگ و نیم تا دو دانگ است
عربی بعین مهمله مفتوحه و فتح راء است که منه مثلثه نیز بعضی یک
قیراط و نیم است و نخود در حقیقه قیراط و یکحبه خرنوب از مطلق
مراد یکقیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است و ... حبه

ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهمست
باقلای اسکندریه هشت قیراطست باقلای مصریه چهل و
جو متوسط است که یکدرهم باشد ابولوس نزد بعضی یکدانگ
مثقال است و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا سرابیون گوید سه قیراطست
اکسوثافن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در روغن ذکر
کرده مراد شانزده درخمی است و از شراب مجید مثقالی و نیم و از عسل ثمن وقیه
و ربع و ثمن وقیه است درخمی نزد اکثر یکمثقال است و نزد قلیلی
یکدرهم و درهم را معرب از آن دانسته اند جو نرم از مطلق او
مراد نه درخمی است جو نرم نبطیه یکمثقال است جو نرم ملکیه
شش درخمی است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال است
ملعقه در او و یه مراد یکمثقال است و در عسل چهار مثقال ساموطا
بسین مهمله یکقیراط و نیم است اونیغوس دو او دو یه گویند اند قیاساوان
هفت مثقال اند قلجیار بن بقول دیسقوریدس یکدرخمی است بندا
مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است و از او و یه یکمثقال بندا صغیرا
یکدرهمست جرجیر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است و نزد بعضی

بکثلث

بکثلث جاماى صغير بجاى مهمله دو مثقال است جاماى
كبير سه مثقال است حمصه سه درهم است خرمدد بجاى
مهمله و زاى معجمه قريب شش مثقال است و گويند قدرى است
كه كف دست را مملو سازد خرفا بخاى معجمه يكدانگ و نيم است
دينار يكمثقال و ثلث است كف شش مثقال است و از آن قبضه
نيز گويند ميستا سه ربع اوقيه است و سيعون دو مثقال و
نيم است اوقيه كه وقيه نيز نامند هفت مثقال و نيم است
استار چهار مثقال و نيم است و نزد قليلى چهار مثقال و خجندى
گويد حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل و نيطل
دو استار است و نزد خجندى دو وقيه و در مفتاح الطب
هفت مثقال سكرجه از مطلق او مراد شش استار و
چهار دانگ استار است سكرجه كبير سه اوقيه است سكرجه
صغير سه اوقيه است صدفه بوزن سكرجه كبيره است
طوله سه مثقال و نيم و سه قيراط است لسطون كبير سه
وقيه است لسطون بوزن جوزه ملكيه است كه شش درخمى است

قوآقوس از روغن دوازده درهمی است و از شراب
یکم وقیه و نیم درهمی و ثلث آن درهم نام در قدیم هشت دانگ
بوده و در زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط
فضی باشد بطسوج بیست و چهار و بحبه چهل و هشت حبه است
و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دو ارزه میشود و
درهم ناقص که از درهم طبی مراد او است عبارت است
از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت
از دو درهم تام جدید است مثقال طبی یک درهم ناقص و سه سبع درهم است
و آن شش دانگ است که دویست و چهل ارزه باشد
و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و
بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دوبیتی و امثال
و امثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است

فصل دویم در اوزان کبار رطل بغدادی است که نود مثقال
باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم

که

که دوازده اوقیه و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل
شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف و
رطل شراب نسبت بروغن بقدر ثمن زیاده است و رطل مکی
صد مثقال و مدنی صد و بیست مثقال است منّ از مطلق او
مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد
و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است
منّ مکی یکصد و شصت مثقال است منّ رومی بیست اوقیه است
که صد و پنجاه مثقال باشد منّ مصری و انطالیقی شانزده
اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد منّ اسکندرانی اسی اوقیه است
منّ قطراتی دوازده اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد و
مثقال است قسط در کتاب شامل مذکور است که از روغن
هجده اوقیه است و از شراب هشتاد و رطل است و از عسل یکصد و
هشت رطل قسط رومی صد و پنج مثقال است قسط
انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقال است چون شش قسطات
بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دو رق انطالیقی هشت

جو حبی است که هفت هزار و دویست مثقال و دو رق رطلی
سه رطل است اما آب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن
یک من و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریق دو من است
و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل است
جرم مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت
قسط جرم صغیره ... قسط است جرم انطالیقی چهل و هشت
قسط است جو برق و جو سقا هر یک سه رطل اند قفیز
پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است
کیلجه یک من و هفت ثمن من است کیل بیست و شش من است
کیله سیصد درهم و کری است مشتمل بر شش استار و ربع
استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار و دویست
اوقیه است و گویند آن مقدار طلا است که پوست گاو از آن پر شود
مد پیمانه ایست وزن آن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و
نیم از صاع چهار مد است و هر رطل نه رطل است اما اوزانی که
در دستور است گاهی با آن رجوع شود یکی من شاهی است (در بلاد عجم مشهور است)

و آن

و آن یکهزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد
مثقال است و سیر عبارت از شانزده یکم است و پنجاه
عبارت از ثمن تبریز سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است
و پانزده نصف سیر است و او را در اصفهان ده دار گویند

فصل سیم در تحویل اوزان بعضی ببعضی **تحویل درهم بمثقال** طریق است
که از دراهم نصف و خمس او جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است
مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است.
از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج است و خمس آن ده و مجموع
سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل
مثقال بدرهم** بر عدد دراهم چندین سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد
مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال شصت درهم است
طریق تحویل با دوام درهم با دوام مثقال باید حبه ورا آورد و ثمن
او را انداخت پس آنچه باند حبات مثقال خواهد بود مثالش
هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید حبه
حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و ثمنش را

وضع کنند هیت و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن

نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل دون مثقال با دون درهم

چنین بدستور مذکور بحبه در آرند و بران سبع آن افزایند

مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چنین که رسند کرده

قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه در آورد و

آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است

بران افزایندی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن

چهار دانگ و نیم درهم است قد تمت التشحیح بحمد الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان
اعمال که متعلق است با دویه مرکبه و آن مشتمل است بر پنج طریق
طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور
استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم
در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان صنعت
کل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه تعلق به آن دارد
طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کیمیا صناعت طریق اول
در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول
در دستور احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص و تقلیه
فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان [illegible]
بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه و طریق
محفوظه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه
معدنیه باید دانست که احراق آن بجهت انتقال طبیعت است پس

اگر

اگر جسم [illegible] باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلاح ترک نکند
هرآینه متغیر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف
الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل به برودت میکند و لهذا
غایت احراق که بجهت رماد به رسد بالکلیه حدت آتش را بیل
و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت بحرارت میل میکند
و احتیاج باحراق یا بجهت کسر حدت آنچیز است مثل زاج و
یا بجهت تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است
مثل افعی یا بجهت رفع اجزای عرضیه است مانند بوره و یا بجهت تقویه
و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ احراق اشیا اکثر
[illegible] که در [illegible] و جنس مختلف را با هم بسوزانند مثل نمک
و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات
و حیوانات و حریر و صموغ را او نی احراق کافیست و هرگاه
مطلب تبرید جسم محرق باشد باید بعد از احراق آنرا شست
و الا بدون [illegible] استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است
و ان اسم آهک است و آهک سریع السحق می باشد پس هرجسم

سببی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک
قابل سحق کرده و او را مکلس کنند پس تکلیس اعم از آن است
که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر
نخودی زیره کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته
سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار کوزه بیرون رود و در آتش
گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش
بردارند احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال آن هر یک را باید بقدر باقلائی
زیره کرده و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و یکشب در
تون یا در تنور جای داده روز دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت
و یشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی زیره کرده در
سفال نو یا بوطه گذارند و روی او را بسفال یا بوطه دیگر بپوشانند
سوراخی جهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ
شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل
کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد و احراق قلعی و سرب
بعد از آن که رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند

[illegible] و قدری

بر بالای سم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد باید باندازهٔ
هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس باتش ملتهب کرده
یا پارچه آهنی بر سم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب قلعی نماند
و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی
بجای گوگرد سفیدآب کرده اند احراق صدف و شیح و امثال آن
در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد
و از هم ریخته شود ۷ باید یکبار بشویند و خشک کرده در بوتکی گذاشته
چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک
را تخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد و بدستور [illegible]
احراق فولاد و آهن و مس هلیله و بلیله و آمله را با سویه بجوشانند
و آب آن را در ظرف کرده بر روی آتش نرمی بگذارند
و فولاد و آهن و امثال او را صفحهای بسیار باریک کرده در
آتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا هفت بار و
هرچه ثقل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند و در
احراق آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر [illegible]

احراق نمک

مذکوره سرب و قلعی قلعی را بدستور مزبور چند دفعه در آب
هلیلجات و چند بار دیگر بول گاو تطفیه نمایند بهتر است
اوراق نقره باید نقره را سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف
آهنی باتش تند بجوشانیده و هرگاه خوب سوخته شود قدری
گوگرد بر رو بپاشند و بسوزانند و چون گویند نقره را در بوته
که رایحه قلعی داشته باشد مکرر بگدازند تا بجایی برسد که سپیده
شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح رقیقه
او را گوگرد و سرکه آلوده باتش بتابند و سرد کنند و چند
بار دیگر در بوطه سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده
در ظرف آهنی با نمک آب بسیار تحلیل رود پس قدری گوگرد
پاشیده و بر سم زنند تا مکلس گردد **تکلیس طلا** طریق حکمای
هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار سرب گداخته در آب
نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بیغش را چند دفعه گداخته در آن
آب ریخته پس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته
در آتش با نمک آب بشویند و باربع او سرب سوهان زده در بوطه

مرداسنگ آلوده بگدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی
مزجج گذاشته بسیار بسایند و بر روی آتش بر سم زنند تا
زیبق از او مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجای
آب بسایند که چون اندکی ازان بر روی آب بپاشند در ته
آب نرود و حب بسیند ان جمیع احجار و فلزات جهت تناول
نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چه نفعی
منظور نخواهد بود و خرر مظنون است **طریق دیگر** که ازان براق
بهتر و بعد از غسل خبری ازو نمی ماند که نتوان تناول نمود و بعض
از صناعت است آب آهک و آب قلعی آب ملح الطعام را
بحجر علقه صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد
شود پس دو جزو معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو
قلعی معقود و یک جزو شمس برابر کرده با یکدیگر بسیار بسایند
و باید در ظرف مزجج و بر روی آتش سحق کنند و بعد ازانکه
خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک
بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق گیرند

و باز بجای نمناک اعاده فرمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه
در بوطه کرده بجای آتش دهند که بوطه سرخ شود بعد از سرد شدن
بشکنند و بآب گرم مکرر بجوش نشده و بشویند تا سایر اجزا
از شمس زایل گردد در آنوقت خشک کرده سحق و استعمال
کنند و حقیر را مظنون آنست که اگر چنین نشویه و بحق تحقیقه
بعرق کو کرده آبهای تند کنند سریع الاثر گردد احراق
بوره در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد
احراق اقلیمیا در کوزه مطین یکشب در تنور یا تون گذارند
احراق خبث الحدید برم آهن را در آتش سرخ کرده با هفت
مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند احراق
سرمه سنگ سرمه را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر
روی اخگر چندان بگذارند که شعله دود آن برطرف شود
تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و حبیبه پوست تخم مرغ را با آب
نمک مکرر بشویند و پرده های درون او را جدا کنند و نرم
کوبیده در کوزه مطین کرده در کورهٔ کوزه گری و امثال

آن

آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ
پشت و امثال آنرا نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن
باب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه آورده باشد جهة
ادویه عین بهتر است احراق ابریشم و پشم و موی بعد از ریزه
کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش
گذاشته چندان برسم رسند که قابل سحق گردد و پشم و موی که
را شرط است که شسته و خشک کرده آنگاه ریزه کنند بالکه
احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش
گذاشت که ذغال گردد احراق پوست کدو و حنظل دستور ابریشم است
و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید داد
تا خاکستر گردد احراق سلحفاه سنگ پشت را شکافته احشای
او را بیرون کرده در کوزه گل مطین جای داده چندان در تنور
بگذارند که سفید گردد احراق خطاف بچه های پرستوک را بعد از ذبح از
موی و حشو پاک کرده در کوزه مطین بآتش تنور و تون بگذارند
که بسوزد احراق عقرب عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعف

سه

در شیشهٔ مطین یا ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور
یکشب بگذارند **احراق اذناب** جهت سنگ مثانه بدستور احراق
حطاطیف **احراق حیه** که بجهت جذام معمول است مار خاکی سیاه
را در کوزه مطین زنده در تون یا در تنور چندان بگذارند که سوخته
اصلا رطوبتی با او نماند و قابل ساییدن گردد **احراق سرطان**
سرطان ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده حشا را
اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک
بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در
تون معتدل بگذارند که خاکستر گردد و علامت ماده که فوجیک
آنست که چون بر پشت او سوزن فرو برند رطوبت سفیدی
ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس سقیبی وقتی که
آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ
دیوانه از مجربات دانسته اند **احراق سرطان بحری**
بدستور نهریست **احراق قطران** جهت ستونات
در قدح مطین بطین الحکمة کرده چندان در آتش بگذارند که نصف

برسد پس بچوب باریکی آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک
گردد و الا اعاده آتش کنند **احراق زجاج** یکجزو قلیا را در
چهار جزو آب حل کنند و شیشهٔ سفید صاف را بر روی
کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود و در
آب قلیا فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده
از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد و اگر بدون کفگیر نیز گرم
با آب قلیا فرو برند بحدی که ریزه شود خوبست

فصل دویم

در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادف اند
اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچه که بخمیر گرفته با گل و یا در جوف
چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه
بروغن و امثال آن و یا به تنهائی برشته کنند تقلیه نامند و آنچه
اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده او را بو دهند
تحمیص گویند **تشویه لیمون و نمک** و ثمرة الطرفا و امثال آن جهت ستونات
و غیرها باید آنچه را بعمل برشته و در لته بسته لته را بگل حکمت
گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند **تشویه اسقیل**

پیاز عنصل را گرفته بخمیر در تنور بر بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته
شود **تشویه سقمونیا** نموده در جوف به وسیب یا در توت
تخم مرغ که آب به واشان آن کرده باشند و اگر معتدل باشد
به تنهایی گذاشته و خمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا
سقمونیا جوشیده مشوی گردد **تشویه جیپال**
که بلغت هندی اسم حب الملوک است طریق حکما هند بعد از
مقشی کردن آن و بیرون آوردن برده درون قدری
گل سرخ دکیرا بالسویه ربع او اضافه نموده در لته تری بسته
لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش نمایند و پکیرا بنماید استعمال
نمود **تشویه انزروت** با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده برشته های
چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود
و اگر بار دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز
تشویه نمایند باعتدال قریب تر مینماید **تدبیر تشمیزج**
جهة ادویه عین و جراحات چشم را در کیسه کرده با شیر
الاغ و آنرا که شیر خشک و رازیانه در آب بجوشانند یا بجهة

لا شود پس بیرون آورده سقشر کنند و اگر در چوب
بیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ
و تحلیل او میگردد **تقلیه بلیله** جهة سفوفات و غیرها دانه
او را بیرون کرده بکوبند و با آب به بجوشانند تا او را جذب
نماید پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند
و احتیاط نمایند که نسوزد و **تقلیه عفص** و امثال
آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که بازو شق شود
و بلوط و غیره را بقدری که رنگ او تغیر یابد **تحمیص بزور**
و ادویه جهة قبض عبارت از بو دادن آنچیزاست باید ظرف
سفال یا سنگ در آتش خوب گرم کرده از سر آتش برداشته
دوای مخصوص را در آن ظرف کرده بر سر آن زنند بحدی که
رایحه آن ظاهر شود **فصل سیم در غسل ادویه** که تبدیل عبارت از آنست
و غسل جهة تبرید است یا تعدیل یا تنظیف یا دفع حرارت
کمشبه مادیه اشیاء محرقه **غسل ادویه حجریه** مانند یاقوت
و شادنج و شبیه احجار مانند سخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال

آن باید انجیر را بسیار نرم ساییده و در هاون و داخل آن
کرده آب بر وی ریخته باهستگی برسم زنند تا هر چه مثل غبار باشد
با آب مخلوط گشته باهستگی در ظرف دیگر دو و بعد از آن روی
ظرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد
پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لک**
رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و دو وزن
او اذخر را جوشانیده آب از آب اندک داخل لاک می
چین سایدن کرده از والا بیرون کشند و هر چه بماند مستور
با آب مذکور ساییده همان عمل کنند و هر چه از والا گذشته
در ته آب نشین شود باشد خشک نموده استعمال کنند
غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که در آتش گداخته شود
باید چند بار گداخته و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورت
آن ته نشین گردد و اجزای و آنچه بر روی آب ایستد بردارند
و چون خواهند که روغن متغیر و کهنه که طعم آن تند شده تازه
کنند و آن را تطریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده به یخ چندان

برسم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند
و با گلاب نیز همان از بهت و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد
اولی است **غسل صبر** سنبل الطیب قصب الذریره عود
بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه سر
فقاح اذخر بیخ اذخر جوزبوا هر یک سه درم نیم کوب کرده
در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
یک رطل صبر را نرم ساییده با آب مزبور از والا بگذرانند و
ثقل او را جدا کرده هر ته آب نشیند خشک نموده استعمال
کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند
هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او
بالکلیه میشود **غسل اطیان** هر گلها که خواهند در آب بقدری که
او را بپوشاند خیسانیده پس برسم زده از گل بالکلیه انداخته
و ته نشین او را خشک نمایند **غسل نوره** آهک در ظرفی کرده
آب ریخته برسم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس صاف
را ریخته تا هفت بار ریخته آب کنند آنگاه خشک نمایند نمایند

غسل مرداسنج جهة امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم
سابیده آنمقدار آب برو ریزند که چهار انگشت بر روی
آب بایستد و هر روز سه بار بهم زنند تا یکهفته پس تجدید
نمایند آب را بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد
بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شیرج
روغن کنجد را آب نمک بسیار برهم زده باتش نرم بجوشانند
پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار برهم
زده بجوشانند و آب را از و جدا کنند غسل سویق آرد
جو و امثال آن را که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او را
زایل کرد باید آب جوشان براو بریزند و بگذارند تا برآید
پس آب سرد براو ریخته بردارند غسل لاجورد جهة ادویه
عین و کتابت و نقاشی اما جهة ادویه عین بدستور حجار
لافیت و جهة نشاسیدن متقدمین فرو نوشته اند که
باعث ضعف عمل میدانند اما جهة کتابت و امثال آن باید
سنگ لاجورد را سابیده و بتقطیر باب ماز و نموده جوشانیده

واندک روغن زیتون اضافه کرده بدستور حجار غسل
داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با دویه
دیگر نیز میشود میشویند فصل چهارم در طریق اتخاذ و بعمل آوردن
بعضی از ادویه گرفتن پا آنکه بسبب شدت تاثیر در علاج
سنگ مثانه و گرده باین اسم نامیده اند بزغاله که چهار
ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح
نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را در دیگ
و ظرف سنگ گرفته و گذاشته تا منجمد گردد پس ریزه
کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشند
بمثل حریر و در آب آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را
با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند
هرگاه ظرف سنگ مبهم نرسد سفال نیز جایز است تدبیر
سلاطه که آن بز کوهی است که در شکم او جمع میشود باید او را
در ظرف نوی کرده از آب خار خسک و بول گاو آنمقدار
بریزند که او را بپوشانند و در آفتاب یا آتش گرم کرده دست

مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بیست دیگر روز در آفتاب
بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **تدبیر زراریح**
که بترکی الاکلنک و قسمی از سین طبقه اصفهانیست باید
چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بخرقه کتان
بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که بآتش جوش شده
بدارند تا زراریح کشته و پرورده گردد و آنگاه سائیده
استعمال نمایند **الحادی وعشر الزجاج** زجاج شامی و قلعی را بسوته
در بوطه که خشته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی
او باشد بردارند **عمل عود مطرا** که تطریه گویند عود قماری
را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود
پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود و بعد از آن مشک
و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را با آن چند بار آغشته
کنند تا خشک گردد **الحادی ذ لبن شرم** هر گاه تا ده بهم رسند
که شیر او گرفته شود و بدستور سایر ترشحات باید
پوست تازه او را بشویند و تا خشک او را در آب گرم

بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد
پس آب او را جدا کرده خشک نمایند **الحادی ذ دخان الکندر**
که رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه دوده
باید بارهای کنند و امثال آن را در زیر فتیله چراغ
بر روی سم گذاشته فتیله را برافروزند و ظرفی مثل
قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر
دوده که در وی جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان
و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا اگر روغن آنها
را با فتیله سوخته و خانرا جمع و ضبط کنند **الحادی ذ سرکه هندی**
که بلغه هندی کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا
مهرا گردد پس کرده صاف نموده در شیشه کرده
چهل روز در آفتاب بیاورند تا ترش شود و بهمین
طریق از سایر حبوبات سرکه میتوان ترتیب داد
الحادی ذ رب هلیله ترید و امثال آن که قدری اندکی از ان عمل قوی
کنند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم بخیسانند

و بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه
خشک نموده و مادامی که جرم او طعمی باشد باز با آب
گرم تازه خیسانیده و بدستور صاف کرده تا طعمی در
جرم او نماند **دستور محلوب کردن طلق** باید در آتش
سرخ کرده و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود
پس در کیسه کرباس مستحکم کرده سنگ ریزه‌ها بقدر
فندقی اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام بدست
مالیده در آب گرم یا آب طبیخ باقلا بیفشارند تا مثل
شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را خشک
کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ
کرده مثل انبوبه به جوف او را خالی نموده و از طلق محلوب
محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را بپارهای ترب
مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند
پس محلول او را آب سفید شده نمایند **الحق ذرب**
بنفشه بجهة اصلاح سمیت افیون و غیره استعمال باید

آب

آب معصر تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور
هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه
مذکور شد آب او را خشک کنند و هم چنین است
الخاو رب گل سرخ و امثال آن و این از تصرفات
حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قله مقدار
غرابت است **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه** و حفظ بعضی از
آن اصلاح دیق بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده
باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال
او مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و
باین دستورات اصلاح مجموع ادویه شیره دار چنیده
و هرگاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغزها داشته
باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها دانه بید انجیر است
اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده و با تیری
آهنی بسیار گرم او را بفشارند تا عسل او جدا شود
و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال

کشته و در و دواء الشه و غیره که پوست بلادر داخل
شود باید جهة اخراج عسل آن مبالغه نموده دست
را بروغن کرده کان چرب کنند تا دست را جراحت
نکند اصلاح مازریون تازه بزرگ ورق او دو شبانه
روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه
بعد از ان بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین
استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کتیرا و روغن
بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم باید
بکوبیده یکشبانه روز خیسانیده و بعوض آن سه
بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هرگاه جهة اورام
و سده و جشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال
نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و
عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند
قوابض و با قوابض صرفه استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه
جهة نفط مانند بیخ شبینی و بیخ شوکران و امثال آن که

در غایت بیوستند و با سمیه باشند باید بعد از
نیمکوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده
دیگر بتجدید شیر نموده پس خشک کرده در روغن
بادام و روغن بحم که و روغن پسته کهنه پرورد
و اگر بجهة خنار باشد در روغنهای بارد پرورده کنند
و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول
فقیر است و بتجربه مشاهده نموده است که ادویه کیفیه
را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه
خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهة معاجین
با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه آن معجون را
با او ببرشته و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید
بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن
نکرده باشد بجوشانند تا همه آبها را جذب کنند آنگاه
با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره
حیوانات که تازه نمانند محل قطع و مجری آنرا

بخیاطه محکم ببست و در شیشه که عسل او را بپوشاند
انداخته نگاه دارند **دستور حفظ بیضه و مغزهای**
حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخت
و بعد از آن شیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده
در سایه آویخت و بدستور سابق هرگاه در ظرف
قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد **دستور حفظ سایر ادویه**
بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد
مثل کافور و فلفل و براده آهن و با تخم مرغ را با نمک
و سازج و زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع
نمود و عصارات و صموغ در ظرف قلعی و نقره
نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند
یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای
نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف
قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است
طریق دویم در دستور استعمال بعضی از ادویه

طریق استعمال چوب چینی و آن بچندین نهج است
یکی با تفریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد
غلیظ مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر
امزجه موافق و پیغا به است و در هیچ مزاجی مضرتی
دیگر نقوع و حلوا و سفوف او است و هر یک مذکور
میشود مخفی نماند که اکثر بتجربه رسیده است دوائی مفرد
در هیچ باب نفع خوب چینی مشاهده نکشته چو حقیر
دیده که کسی از اقسام او موافق حالی از احوال
نباشد و آنکه در بعضی مزاج برخی امراض مضر دانسته اند
از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود
چو لخفا و محرور المزاج را تفریق و استعمال شیرینیها و ادویه
حاره مضر است و مبرود را برید و کثرت آب با قلة مقدار
چوب چینی و صاحب سده احشا را جرم او و بجور دادن
نمک ازو وجه پسندیده نیست چه ترک عاده نیز
مضاده و اجتناب از کثر مقدار مثل شیرینی و ادویه حاره

بافراط ما لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک
نمک اولی است والا بقلیل باید نمود اما دستور استعمال
او بالتفریق چنان است که از تیغه بدان هر روز هشت مثقال
او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه
آب که یکهزار و ششصد مثقال باشد در دیگ سنگی یا سفال
یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند بآتش نرم
بجوشانند تا نصف برسد پس بر روی کرسی نشسته
اطراف خود را لحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن
بکشایند تا بخار او بیرون رفته ببدن برسد و محل تنفس
باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب
نگردد و دو سه پیاله از آب او دران وقت بهمان گرمی
بنوشد پس خود را بلباس پیچیده استراحت کند تا عرق
خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب
چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی اکرم
با نباتات و بی نبات و قدری را سرد بجای آب وقت را

طعام با وطبخ نمایند و باید اصلا آب در مدت خوردن
چوب چینی پیل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز
باید عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق
رازیانه بحسب مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب
نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی
بجهت ضرورت حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هرچند ایام
خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات
جثه و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز است
و بعضی را وقتی در ان وقتی و هرگاه علت در عضوی
بوده باشد شامل تمام بدن نباشد بهر دور همان عضو را
بخار چینی بدارند و چون خواهند معلوم کنند که آب بنصف
رسیده است پیمانه باید شقیه گاه در وسط سرپوش دیگ
کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر باید با چوب
در دیگ ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته موضع
اندازه را علامت نمایند بعد از ان نصف دیگر را برابر برند و

بعد از آن جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسد آن
چوب را از شیشه سر پوش فرو برده ملاحظه موضع لته
سنجیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و
بتجربه رسیده که چون بکمی ثلث همه خشک را بقدر چراغی
بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز یک چوب
چینی را بالای از آن و در دیگ طبوخ سابق او پاک کرده
هر چه مضمحل نشده و رنگش بسیار برگشته باشد اضافه
چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی
فرموده اند که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک
کرده باز یک دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند
و باعتقاد حقیر اگر آن را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند
و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه
بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت
پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید
و در ایام پرهیز اجتناب کلی سوای روغن از لبنیات و از جمیع ترشیها

وبشرها

وبشرنیها و میوه های تازه لازمست و شیرینی بافراط نیز
خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی
مثل سم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر
فاطر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد
چه محرور المزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و
شیرینیهای خفیف داده و اصلاح ردی آن شده بلکه باعث
تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج
را فصل بهار و محرور را اواسط پائیز است و سایر خواص و
احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد **دستور آشامیدن**
نی جوهره **چینی را** جوشانیدن او بموجب است که مذکور شده و مقدار
او تا هفت مثقال کافیست و آب او تا هشتصد مثقال که
بنصف رسد و همه تا پنج چهار یک تبریز آن را بنصف میرسانند
و شروط بدستوریست که مذکور گردید از خوردن آب
و رفتن حمام و جماع کردن و امثال آن و در این دستور
اصلاح رزی در هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار رکت

ساعد

آن وکمی و زیادتی بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوت است
و کلیه باید در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر
آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند
همه را زیاده بجوشانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش
قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد
کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوت کمتر باشد و این
قاعده عظمی است بجهت توافق امزجه **دستور نقوع چینی**
که جهت محرور المزاج و خفقان و نافعیین و تقویه اعضا و قوی
و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب
چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای
مناسبه و ادویه موافق سه تا شبانه روز در شیشه و امثال
آن خیسانیده و مکرر بر هم زده پس صاف نموده بنوشند گاه
جهة خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد صندل سفید
و کشنیز خشک و گل سرخ مالتویه بقدر چینی در گلاب یا عرق
نیلوفر یا عرق بیدمشک و عرق گاوزبان از هر یک چهل و

پنج

پنج مثقال تا نود مثقال خیسانند و هر گاه جهت بیرود المزاج باشد
با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه
و عرق بهار و عرق اذخر و امثال آن باید خیسانیده و با ادویه
مناسبه در امراض بنوشند و همچنین هر گاه بجهت علت عضوی
دهند با دوای مناسبه آن عضو خیسانند و هر چه بعد از سه روز
صاف کرده باشند جرم آن را در آب یا عرق مناسب
بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع
بنوشند که از ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با اسفناج
و کاهو و شاهتره و خبازی و قنبیل و البقول با بوده کرده
هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل باشد در دیگ
پاک جوش بیده و در اثنای جوشیدن یک یا پانزده مثقال سکنجبین
ساده و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر کو بیت
از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه
از میزر صاف نموده شب در جائی بگذارند که ته نشین گردد
و در روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین ما قبل

از ده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم سه دفعه
بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه کم سه ساعت باید که یک بیت
بنوشند و قدری چینی بجهة اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و از
غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال
حلوای چینی چوب چینی را از ناقه که زاینده باشد سه پشیره
برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب
باشد دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری
اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده که
از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة صاحب سده
احتمال مضرات و نفعی که در چینی منظور است با آب او
دالست آنست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده
بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل
آن معجون را با آب او قوام آورده جرم او را استعمال ننمایند
و حقیقت به نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او استعمال
نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سده و غافل و بعد

از مدت منکال او رسیده و سفوف او جهة رطوبة
مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است دستورات مبدل عشره
در تشخیصات مذکور شد که عشبه النار یاسمین بریست
و چون مغربی آن قویتر است لهذا درین زمان آن بدل
آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین
بری این بلاد نیز همین اثر دارد و اما باین مرتبه نیست
موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع
و مضر محرورین است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج
مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بید
مشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده
بطریق چوب چینی بجوشانند تا اینکه بثلث رسد پس
صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات
نیم گرم کرده بنوشند و تا ده و از ده روز بهمین نهج مداومت نمایند
و بعضی زیاده ازین تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست
که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار او بدهند

نافع است تنقیه قبل از شروع از لوازم اوست و بعضی مجموع
شصت مثقال او را جوشانیده و صاف نموده در عوض دوازده
روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده
سه حصه کرده سه روز الاشیر بنوشند و حقیر را مظنون آنست که جوب
فاد آن کرده و هر روز جوشانیده را بنوشند بهتر میدانم
و موافق قاعده کلیه حکماء سلف است دستور تنقیه در قسم
ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد
کلیه مجملا دران باب مسطور است **دستورات خوردن فاد زهر**
باید در دو ماه اول مبادرت بخوردن نشود اول بهاران نیز جایز
است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازم است و چند
روز باید بخوناب خورد و بغذاهای لطیف اکتفا
باید نمود روزی که فادزهر تناول مینمایند باید معده
ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را
با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز
بنوشند و قدری شربت نبات با پدینک پیاز میدهند

بروز و روز به بیست

دهر

و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیکمثقال و یکمثقال
و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را جایز داشته اند و هر
سال بقدر نیم دانگ و در مرطوبت المزاج یکدانگ زیاد
کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه
و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل از تنقیه
بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات
عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و آب لیمو و
نقوع را لازم دانند و فادزهر و مروارید را البته سحق
بنمایند و باین نسخه حب بسازند طباشیر مروارید هر یک
نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید
هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک
هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست
عدد با نبات قوام آورده ببرشند و نزد حقیر اولی آنست
که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر
حاجت تناول نمایند و بترتیب مقدار کبیر را در دفعه

ساعه

واحده باعث احتراق مفرط اخلاط دهند والله اعلم بالصواب

دستور استعمال ماءالجبن جهة مواد محترقه سوداوی و حدت
صفرا تنقیه کرده و تنقیح مواد ده و سده و اسهال نمودن
مواد محترقه و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است
بز نرخ زاق چشم را که از ولادت او یکماه گذشته باشد
تعلیف با اسفناج و کاهو و خشهتره و خبازی و قصیل بقول
بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل
باشد در دیگ پاکی جوش دهند و در اثنای جوشیدن
پانزده مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه دران ریخته
با چوب انجیر که پوست ازان باز کرده باشند بر هم زنند
تا شیر بریده شود آنگاه از پلیز صاف نموده شب در جای
بگذارند که ته نشین کرده و در روز دیگر نود مثقال صاف
او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال
مخلوط کرده سه حصه نموده بیک گرم به سه دفعه بنوشند و فاصله
میانه هر دفعه نیم ساعت باید کمی عت و غذا را بعد از

چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب
سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با
آن استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی
با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب
مسهله موافقه بنوشند و در روز مسهل و روز قبل آن
نخوداب و سایر ایام قیمه شوربا و شله پلاو و امثال آن
تناول نمایند و بعضی از اطبا را دستور آنست که بعد از
صاف کردن ماءالجبن با نیم مثقال نمک جوش دهنده
کف گرفته استعمال نمایند و جهة ته نشین شب نباید
گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی
در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهة امراض صفراوی
و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین
بزوری بارده معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات
و غذاهای غلیظ و منجمد و حلویات و ترشیها شدید الحموضه
لازم است و هرگاه ترطیب مخصوص مقصود باشد شیر را

یا پنیر مایه دله ترتیب داده آب او را بدون جوش نیدن
با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر نیز بهم رسد از
شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه افتیمون را با تمر هندی
بالسویه در ماء الجبن خیسانده بنوشند در اسهال سودا
بتعدیل است **دستور آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ** در تشخیصات
در طبی ذکر این جمله مذکور شده شیر شتر در استسقای
زقی و طبلی با بول او بغایت نافع و مسهل زرداب
و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است
و نزد جمعی حاده آن نیز بتعدیل است چون با قرصها و
اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل باشد منه در
روز روز ده درم اضافه نمایند تا بحدی که طبع گران نیاید
زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده به دو رطل رسد و
هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط
باید کرد و ایامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده
از آن دفع شود روز و منجذر گردد و اطلاق فرمایند و در

در آروغ طعم شیرین ظاهر گردد و در معده ترشی نشود علامت
موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک
باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و
اگر اقتصار بر غذا و آب باد کنند و غذای دیگر و آب
نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف
شود دیگر ننوشند و و و و ترک کنند و مقویات
قابضه و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر جهت برید
کاشنی و آر جو و ثیل و کنوث و امثال آن نمایند و جهت
تسخین تا قلی که شود با نانخه و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه
و شبت و مانند آن **دستور آشامیدن آب شاتره** هرگاه
جهة مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه
آن بنوشند و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین بزوری
و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و
ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی
و مربا بنفشه بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند

شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند و با دو درم
پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سنبر و یکشب گذاشته
روز دیگر صاف نموده او را آنقدر سی مثقال تا شصت
پنجمثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهل را قبل
از دو سه ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزای مسهل را
از قبیل هلیلجات افتیمون و تربد و غاریقون
و آن مثل مرتب در آب او جوشانیده صاف نموده بنوشند
غذا الخوداب و آش جو با شکر یا با ترنجبین حاجت
تناول نمایند **دستور آشامیدن آب کاسنی** جهت تبهای دموی
و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق باید بدستور شاهتره
آب برگ او را اشته گرفت جوشستن قوت او را
کم میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را از چهل
و پنج مثقال تا هشتاد با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه
آشامیدن و جهت تنقیح ادویه منضجه مثل سکنجبین بزوری
و ساده و جهت اخراج صفرا ادویه مسهله هلیلجات اضافه

کنند

کنند صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه
برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلب نباشد
پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه زیره کرده تا بیست
مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه
مذکوره بنوشند و چوب آب کاسنی تازه را جوشانیده
کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت ربیع که از حرارت
صفرا باشد مجرب است **دستور آشامیدن برگ بید**
که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی
و دموی و تفتیح سده و تقویه معده و آلات تنفس نافع
دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد
در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است
فقیر را در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و
آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال
او را با خمس آن شکر بنوشند **دستور آشامیدن آب کدو**
جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محرقه و سرفه حاره

و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است کدو را بخمیر آرد جو گرفته
شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ
کرده افشرده آب او را بگیرند و از چهل مثقال تا نود مثقال
او را با ترنجبین و شیرخشت و لعوق خیارشنبر و گلقند آفتابی
و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن حسب
احتیاج بنوشند و چون از لطافت در امزجه که صفرای محترقه
بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد و بنا علیه در چنین
مزاج بکثافت و ترشی باید استعمال نمود **دستور آشامیدن**
آب خیار که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا
نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورده و آب خیار
رسیده و زرد و ترش شده تا هشتاد مثقال جهة اطفاء حرارت
خون و صفرا و تنهائی و با شکر و شربت مناسبه بنوشند و جهة
اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن **دستور آشامیدن کشوث**
که در اصفهان متعارفست و آن قسمی از شربت دینار و سرکه دارد
قسم اسکنجبین بزوری است و جهة تقویت معده و جگر و زخم و
رفع

رفع استسقا و جهة حمد و حث و تبهاء مرکبه نافع است و
نسخه معمول محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر **کشوث**
میباید پوست بیخ رازیانه افیون تخم کاسنی بیخ کاسنی
رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که بلغت اصفهانی تخم کلونده نامند
تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک سه
مثقال بغیر تخم کشوث و گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده
در آب بخیسانند و روز دیگر جوش دهند و آب او را با شکر
نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره
تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه
یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب او را مسهل معمول
نمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از او از
برنج و نان اجتناب واجب دانند و هر گاه جهة سپرز و اطفال
باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه
و امثال آن بنوشند و هر گاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را
در نود مثقال سرکه و صد و شصت مثقال آب خیسانیده

بجوشانند تا به ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هر
گاه با قرصها مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است
طریق سیم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق کوکرد
که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت
و یبوست و مقرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی
و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع در تحلیل و تلطیف
فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ

با مقصوت که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس
نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او
زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل
چکد در ان ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا شیشه یا مرتج باشد
و قندیل را اندک طرف بیا و بزنند تا از یکطرف آن
عرق بچکد و در چراغدان بجای پیه کوکرد فارسی یا کوکرد شفاف
کرده بر افروزند تا دود قندیل بجده مستحیل بعرق کرد د
و میباید شعله او بدرون قندیل برسد و بوسه دکوکرد در چراغ

واغذاء

چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محفوظ تمام
باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت
نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی
باید گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته ملاقات ننماید مثل
سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هر گاه
قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود
و اگر قندیل زخامت نداشته تاب شعله نیارد درون او را
بگل حکمت باید گرفت و چون عرقها مجتمع مخلوط بدود میگردد
و هر گاه خواهند که رفع سیاهی او شود عرق فراهم را در
قرع کوچک موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد
باید کرد و انبیق را مستحکم نموده با آتش خاکستر دار بسیار
نرمی بقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است
دستور عرقی که مسمی است بماء الحیوة از مخترعات حقیر فقیر است
و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در
ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب بغذیه

وتقویه باه و تقویه اعضاء رئیسه و قوت نامیه و سایر قوتها
طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوت تریاقیه باشد و مفتح
و مفرح و مدر و جلاء و ملطف و سموم و مشهی و مسکن عطش با کمال
در جمیع [illegible] و حرارت و پوست شراب مست و در رفع
اکثر علل [illegible] و قوی التأثیر است و بر واقفان ازمه
و خواص ادویه و مدرشناسان مقدار شرابات اجزای
آن و حسن ترکیب و مستحجان ارواح لطیفه عقاقیر از جبار
کشفه و دانایان مصلحات غریبه ترطیب آثار مذکوره
ان مخفی نخواهد بود و اینست نسخه رزدک هر یک دو من
شاه بعد از طبخ یک باده من شکر و صندل سفید رنده کرده
گلسرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که ترکی
طبلاق گویند بهار بادرنج گل سنجد هر یک هفده و نیم مثقال
و برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی و الا برگ
و پوست نارنج سی و سه مثقال جوز بوا و کرشته والا گویند
هر یک مقدار ده مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای

نسخه بنک و ترنج

برگ بادرنج که در روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود
مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب
ناشنش من باید آنچه رزدک را جوش دهند تا ترش و متعفن
نشود و پس به خمیر کرده هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن
آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای
سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد خوبی تر میشود و پس
به دستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن شیشه بندند
بهتر است و رفع من این عرق در غایت خوبی و عطریه
مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثقل او را با یکمن
و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست
ترنج یا بادرنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر نیم من بار دیگر
عرق کشند تمام آثار بر او مترتب است **عرق چوب چینی**
جهت تقویه اعضاء و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده
کلیه آنست که او را با ده مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه
و گلسرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت

مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را کیرد و در عرق زاج
و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق
رازیانه و بهار چهار مقابل ثفل می باید دستور کرفتن عرق نمک
کرم و خشک و لطیف و محلل و مجفف رطوبات و در تیزی
و تندی کمتر از عرق کوکرد و جلا و مفتح سدد است او باعث
لاغری بدنست نمک طعام را کوبیده و در قرع مطین بقدر
نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق
و کوره و سایر احکام آن در طریق پنجم مذکور است و ماء
الملح معطر در بعضی اعمال آن طریق معمول است دستور
کرفتن روغن آجر و خواص آن در ادویه مفرده مذکور است
و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهت نزول آب
و علل بارده بی عدیل است آجر سرخ آب ندیده را بقدری
درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون
اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون
آورده نرم کنند کوبیده قرع مطین را پر کنند و علوی قرع

را

با سفیف خرما و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن
آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند
باین صورت که وسط بالا ثقبه داشته باشد بقدری که علوی
قرع منکوس ازان بیرون آمده قابله که در طبقه تحتانی است
بدهن آن رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند
و با سرکین گاو و امثال آن قرع را پوشانیده آتش بهمه
طرف بر افروزند تا روغن از قرع بقابله چکد دستور کرفتن
روغن خر که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بی عدیل
و در امور رخوت بغایت دخیل است خر زرد شده را که تمام
خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون
یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری جرم او اخذ کند پس بطریق
روغن آجر با قرع منکوس تقطیر نمایند دستور کرفتن روغن حبوبات
مثل گندم و جو و شونیز و حبه و نخود و امثال آن باید بعد کوبیدن
حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین که
منکوس نصب نموده دستور کرفتن روغن عود و صندل و اخرت

بعد ازآنکه خشت را زیره کرده در گلاب و امثال آن تر نمایند
روغنهای که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته
و بآن خیسانیده باشند در قرع و انبیق بدستور معهود بطریق معکوس تقطیر
نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن خیسانیده یک شبانه
روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است
و چون روغنهای شیربوره را خواهند که سیاهی و بوی بد
دود او زایل گردد بازای هر رطل یکرطل آب صاف نموده و
یک ونیم مغز گردکان و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند
اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف برسد پس دیگر
روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه
دفعه و زیاده بر آن **دستور گرفتن روغنهای خوشبو**
مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها بادام باید بادام را
مقشر نموده و با بنفشه و بیدمشک و مانند آن در کیسه کرباس
کرده بدست مالید و بعد از جذب رطوبت گل بادام را زیره
کنند اثر رنگ یا بوی آن چیز در جوف او ظاهر گردد

[illegible]

بعد ازآنکه

بعد ازآنکه خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم
کرده بفشارند بار روغن جدا شود هرگاه با گل سرخ بدستور
این عمل نمایند بغایت روغن او معطر شود و بهم چنین
با صندل و امثال او میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد
مقشر و پسته و فندق و امثال او میتوان کرد **دستور گرفتن**
روغن عنبر و حصی لبان که بفارسی حصی لبه گویند و روغن مصطکی و گل
جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف میشود و آن عبارت است
از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد
تا آب در وی جوش زند و دیگری در میان آب بوده و
دوای مقصود را داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک
آن دوا در روغنی که در آن پیاله است حل شود و بهم چنین
است حل قیر و مومیایی و امثال آن پس عنبر و امثال
او را زیره کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله
چینی و مانند او که داشته پیاله را در آب جوشناک گذارند
و برهم زنند تا همه حل گردد و هرگاه حل فقط و سیلان

عنبر و [illegible] و غیره مطلب باشد بدون روغن در
پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد دستور گرفتن
روغن تخم مرغ به دستور لیب که زرده تخم مرغ پخته
را در تابه بجوی بر هم زنند که قریب بسوختن شود
پس افشرده روغن بگیرند و طریقی که بعرق واهی گرفته
میشود در طریق پخم ندکور است دستور روغن دیگر کو کرد
جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی
و صابغ سطح ظاهر اول است بلون رابع گویند در اعمال
طریق بحم دخل عظیم دارد گوگرد صاف شفاف را
نرم سائیده و در قدح مطین کرده بر روی آتش
نرمی گذاشته بنیز تازه تنقیه کنند تا دود چندان
یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار
کرده بر افروزند و اندک کج نگاه دارند تا روغن
از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر افروختن
گوگرد کفچه را در روی شعله بدارند تا آب انچکد عرق

قند بجهة تحلیل ریاح و تقویه اعضاء رئیسه [illegible] نافع دستور عرق فتنه
و از عطریات مشهور است بهار سنجه بهار نارنج نارنگ
دواله صندل سفید ریشه و الاحسن لبه سنبل الطیب بیخ
سنبل سعد که طیلاق گویند عود قماری میعه سایله بها
انگور علف هندی سوسن برنافه مشک بعذری که مقدور
باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن
بعذری که چهار انگشت بر سر آب آید خیسانیده عرق
بکشند و دهن شیشه عنبر بسته بندد و بر قابه مشک عذری
بیاشند دستور گرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل ضرابیان است
و جدا کننده طلا و نقره است که باهم مخلوط شده باشد
چون که خواسته در و ریزند باید سه چندان مغشوش
باشد و در زجاج مطین بآتش نرم بگدازند پس قطعه
مس دران قطعه دران اندازند نقره را از طلا جدا شده
بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین
میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیاده

واین آب مسمی بماء الرس است پس از شستو مقرض مقول
وکلس البیض و نوشادر مصعد اقلیاب بالسویه‌ها بسم
دیگر بسایند و بوزن اشیاء ثلثه از آن اضافه کرده در
سر شیشه‌ها کج استحکام نموده سه هفته در سرگین تازه اسب
دفن کنند تا اجزاء مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند
بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر
را اثقل او مؤثر دانسته‌اند و اقل تکرار سه مرتبه است
واکثر هفت بار ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق
پنجم مذکور است

باب چهارم در ساختن گل حکمت

واد و به مصنوعه صفت گل حکمت جهة استحکام که تاب
آتش آرند گل کوزه گری را که خاک درست گویند
باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا
رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه
نموده تا سه چهار روز بکرار بهم زنند آجر کوبیده
پخته سرگین پخته اسب خبث الحدید پخته گل خطمی موی

بز

بز مقراض کرده با آب نمک سرشته نسخه دیگر
مولف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقراض نمک
طعام دو قال خطمی خبث الحدید لویت تخم مرغ مگس مرکب
یکجزو و گل پاکیزه دو جزو نسخه دیگر که ذخیره کثیر التاثیر
است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه گری را با قدری کاه
کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با آب خمیر کرده استعمال
نمایند صاروج الحکمة جهة وصل شیشه و غیره بغایت مستحکم است
ومولف کتاب مسیکل که حاکم بابه باشد مستحکم‌ترین چیزها
دانسته است خبث الحدید و گچ را با ملنا صفه با خون گوسفندی
سرشته استعمال نمایند و فقیر بجای خون گوسفند سفیدی تخم
مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت
مستحکم مشاهده نموده است و در شده و وصل قدحین و
قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ پخته با آب
سریش و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است
و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین

اشیاء است خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم
کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ ورزده آن شیر
در جمیع مذکورات بدل میشود و سریشم چیز در الصاق چینی
شکسته و غیر مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بمرتبه ایست
که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول
بآن منکسر نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک شسته جزو گوگرد
دو جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمه سه مرتبه
مطین کرده باشند بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید
کرد و دهن شیشه را ایضا بروح الحکمه دو سه مرتبه سدود
نموده بعد ازان بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ
یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تند بقدری دو شبانه
روز زیاده ازان تا پنج روز در تحت دیگ برافروزند
و بعد از سرد شدن دیگ و کوزه شیشه را بیرون آرند
و این را شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** را سیماب
با گوگرد مساوی است و چون سه بار و زیاده ازان سحق

واعاده

و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری
بیفزایند تا بجا پنج روز رسد ثابت گردد و از اسرار
مکتوم است **شنجرف رومی** سیماب دوازده جزو گوگرد هشت
جزو با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند
و بدستوری که مذکور شد معمول دارند **شنجرف رمانی**
سیماب را با مثل او در آتش سائیده بدستور بعمل آورند
عمل زنگار وصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در
سرکه تند گذارند و با کم کرده [illegible] نیند تا بتدریج مس از تندی
سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه پاشیده در مکان نمناک
دفن کنند **زنگار الصناعم** بجزو برادهٔ مس با شب یمانی
و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف
مس با سرکه تند بسایند و هرچند خشک شود باز با سرکه
تر کنند **قسم دیگر** الطف است [illegible] است را سخت معمول
کنند با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از
امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر دچکانند و سحق کنند

تا مثل خمیر گردد پس روی او را بپارچه نازک پوشیده
در آفتاب خشک کنند باز بدستور سابق با سرکه
بسایند و تکرار عمل کنند تا همه آن زنگار گردد **عمل**
راسخت که عبارت از مس سوخته است و روستج نامند
و یک طریق آن در فصل احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه
مس را صفائح بسیار رقیق کرده در دیگی بر بودن هم
چیده و بعد از آن گوگرد و نمک اندرانی صفه بر صفائح
پاشیده و دهن آن بپوشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یکهفته
در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر
خواهند باید مس را گداخته و کبریت و امثال او را بر آن
پاشیده در سرکه لطیفه کنند و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته
گردد **عمل اسفیداج** باحراق و تعفین میشود اما
احراق باید قلعی یا سرب را صفائح کرده در ظرف سفالین
مطین در تنور یا تون احراق نمایند **و بدستور زنگار**
سرب را در ظرف سفالین گداخته با کفچه آهنی برسم زنند.

تا مانند

برسم زنند تا مانند خاکستر گردد باید نوشته

برسم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه
سفالین مطین کرده بگزار آتش در تحت آن
کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید
قدری سرکه کهنه بر او بپاشند و یکهفته بگذارند و اما
تعفین باید بر صفائح قلعی و سرب انگور را با دانه
او کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک
گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفحه او را سوراخ
کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند
و دهن خم محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد
و بعد چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد و باید گرفت
و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت
قطعات او در خم سرکه ظرفی لب کنند تا هر
چه از او ریخته شود دران ظرف جمع گردد طریق
دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالین گذاشته
آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرد؛

باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار
مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشند تا قلعی
بتدریج زنیره گردد و از ظرف بشبک بظرف
سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب
خشک نموده بسایند و هرچه در ظرف سفال باشد
و سابیده نشود باز مکرر عمل نمود عمل ابار
و آن سرب با کبریت سوخته است و در
فصل احراق مذکور شد عمل اسرنج و آن از سوختن
رصاص و سم از سفیداب حرف حاصل میگردد
و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در بادیه
سفالین بر روی کوره آتش میبرند و هم سرخ تر
میشود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی کرده
بر روی کوره گذارند و آتش اطراف او افروزند
بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده
را در غایت زنیره کی باشد باید چند بار نمک آب

شست

شست تا سیاهی او زایل گردد و پس آب
صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر
سحق بلیغ کرده بروی لته یا ظرف سفال پهن نموده
در مکان نمناک دفن کنند تا ده دوازده یوم
زنگ مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر که در
معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده
حدید را بدستور مذکور شسته در قرع تطین کرده
مساوی او نیز آب قار و سقی اندک اندک
در وی ریزند هر گاه دود او ظاهر گردد زند کی بول
بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل
کرده با آتش بسیار سرخی تقطیر نمایند و چون مجموع
صمغ عربی اضافه نموده بجوش نند تا یکان گردد بسیار
رسم زد سر آب معطر گردد آتش را تند کنند تا راه
مکلس و زعفرانی رنگ گردد عمل سیلاد که معروف
بدواء النغش است بفارسی داد آهنگ گویند زنگ پک

نود مثقال سم الفار هفت مثقال و سیم مبالغه در سحق
آن نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند
عمل مداد که بفارسی مرکب گویند یکجزو مازو را کوبیده
در آب بخیسانند و بجوشانند تا مهرا گردد پس
صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده روغن
تخم کتان مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند
تا یکسان گردد و بسیار باید بر هم زد بحدی که
بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق
کنند و اگر به مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد کمال
رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان
نفط و روغن پیه انجیر و امثال آن بدل یکدیگر بود و طریق
گرفتن دوده‌ها در فصل چهارم مذکور است و باید دوده‌ها
را در کعبه کاغذی پهن تو بر تو کرده کعبه محکم کرده در تنور
خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد تمام
سوز رسد و چرک دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد

خود اول

چو باندک چیزی مفید مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز
را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد
و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته
در آن آب بدست مالیده لته را بیندازند و از صد مثقال تا دویست
مثقال صمغ عربی را در آن حل نموده صاف کنند و بیست مثقال دوده
چراغ گرفته را در ظرف کرده قطره قطره از آن در آن ریخته بر هم
زنند و ده روز در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در بر هم زدن
آن کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب
و اگر خواهند براق گردد ده مثقال نبات اضافه کنند **مداد
یابس** یکجزو دوده روغن گرفته را با دو چندان او زاج و
مازو بوزن مجموع آن صمغ بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در
کوفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب
حل نموده استعمال کنند **عمل رامک** آن پوست مقشر یکجزو مازوی
سبز نیم جزو غوره خرما ربع جزو و پوست انار مثل غوره خرما
و اگر غوره خرما نباشد خرما خوک بدل کنند پس نرم کوبیده و

روز در آب بجوشانند و برسم زنند تا یک من شود و سراج
سفید و صمغ عربی یک ثمن جزو عسل باشد کف کرده یکجزو نیم اضافه
نمایند سنگ الشنگ نامند عرق لب زنند و عمل سنگ مثل آنکه
است بدون اطلاق و چون دو دانگ مشک اضافه نمایند سنگ
المشک نامند **عمل تنکار** قسمی از آن با بول اطفال عرق السلخ عرب
میدهند و طریق آنست که بول را در ظرف مس تا دوشنبه مس
در آفتاب چندان برسم زنند که منعقد گردد قسم دیگر آنکه بوره
سرخ سه جزو نمک در طعام و نمک قلیه هر یک یکجزو نرم سائیده
با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف چینی
کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب
شرط ندانسته اند و قسم اول از مکتوبات و قسم آخر مشهور
و معمول است **عمل سریشم بنیر** که جوهر الصنایع نامند از
خواص است که هر چیزی را بآن وصل نمایند و یا بابر شند از
آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است چیز تازه
را ورق رقیق کرده بر روی سنگ مسطح آنکه آب

ندیده

ندیده سحق فرش نموده اوراق را پهلوی هم گسترده بر روی
اوراق نیز ازانکه بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند
و سنگ مسطح دیگرا بر روی آب که نهند و ده روز در آفتاب
بنهند و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهنیه او بکمال فشرده
شده مخلوط با آهک گردد و پس از آب شسته بدستور فرش
و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند
پس شسته سرخی و چربی که در آن باشد رفع کنند و
چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد با آب آهک
و آهک بجوشانند و بجای رسد که اصلا چربی و حمرتی
دران نماند و کمال او در عدم چربی و سرخیست پس بهتر
سرته سائیده در شیشه ضبط کنند در وقت احتیاج
چیزی را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برسم زده
باشند و کف او را گرفته باشند قطرات بر روی ریخته بر روی
سنگ ریخته بسایند تا بجائی که سنگ بالا تا بسنگ زیرین
بچسبد پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او
اضافه نمایند و قدر آب آهک بجائی باشد چون چیزی را بآن

الصاق کنند باندک زمانی خشک شود عمل مرداسنگ
سرب را که خته سرخ یا سرب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده
بجوز وان دهند تا همه ممتزج شود و در ظرفی کرده پس در سرکه
اندازند و آنچه خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو
در آب بجوشانند مجمی که بهرا کرده متشقق شود پس از جو
جدا کرده باسم وزن او نمک بسایند و در آب خیسانیده
هر روز بر هم زنند و سه روز تغییر آب دهند تا خوب
صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن خشک استعمال
کنند عمل سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ را که لورا
در پشم سفید پیچیده و با باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود
و پشم سیاه گردد و بدستور تجدید پشم و باقلی نمایند
تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و این قسم سفید
کرده او مستعمل اطباست در قطع رایحه کریهه زیر بغل
و سایر اعضا و در منع عرق و سایر آثار عمل کشنه که بهر هیچ
ندنامند بجور و شراب و مقوی دل و دماغ و حواس و معدل
هوای وبایی و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج

صندل سفید عود هندی حب لبه بالسویه نبات دو وزن
همه با قلیلی مشک قرص ها سازند برمکی که در بخور بهتر از گشته است
عود قماری صندل سفید هریک یکجزو حب لبه دو جزو نبات
دو وزن ادویه صفت عبیر صندل سفید سه جزو لادن والایخ
جزو سنبل گل سرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود بهار نارنج
گل سجد سعد نارمشک هریک یکجزو مشک قدر قلیلی بسیار نرم
سائیده استعمال نمایند غالیه در باب یازدهم دستور ثانی
مذکور است و طریق پنجم مخصوص نسخه اصل است
مذکور است که چون در مقعد زن کرم سرخ را چنان
بدبند که آن زن نداند در حال بیجان شهوت
او حاصل گردد و بدستور چون یک جزو ریگان را
با نیم جزو زفت و [illegible] بجوشانند با آب آن ازین استنجا کنند
طالب جماع گردد

نور حق [illegible] اللاهی [illegible] معلوم [illegible]

کز [illegible] عشق [illegible]

وکده [illegible] الواله [illegible]

از [illegible]

الواله [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن جمله [illegible] و بدان که [illegible] ادخانکه

[illegible] چنین از آن در میان [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] اوضاع [illegible] اثر [illegible] کند [illegible]

[illegible] آن [illegible] در میان آن [illegible] اوضاع [illegible] تعلق [illegible]

[illegible] و [illegible] اخلاق

[illegible] در تصحیح [illegible] او [illegible]

[illegible] در تصحیح [illegible] و [illegible] از آن [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] تصحیح [illegible]

[illegible]

سیم

تعلیق

۳۴=۳۴
۴۵۵۴

[illegible] کتب

[illegible] الحان [illegible]

[illegible]

جمادی [illegible]

[illegible] چند قطره آب

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرم [illegible]

مفیدات

[illegible]

[illegible] مستلزم [illegible]

۲۷۵ نصیبه

[illegible]

محمد زنگار [illegible]

[illegible]

۲۴۳

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی